



درس فارغ فقه استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: نکاح

تاریخ: ۱۵ مهر ۱۴۰۳

مصادف با: ۲ ربیع الثانی ۱۴۴۶

موضوع جزئی: مسئله ۲-۲. بررسی ولایت پدر بر بالغه رشیده ثبیه - معنای ثبیه و باکره -

کلام محقق خوبی - بررسی دلیل دوم - بررسی دلیل سوم - نظر برگزیده - شواهد نظر برگزیده

جلسه: ۷

سال هفتم

«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ وَاللَعْنُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ»

خلاصه جلسه گذشته

بحث در معنای ثبیه بود؛ عرض کردیم ادعا شده مرحوم آقای خوبی سه دلیل ذکر کرده‌اند برای اینکه ثبیه به معنای زنی است که مدخوله باشد، اعم از اینکه دخول به سبب نکاح باشد یا غیر آن. دلیل اول ایشان تمسک به لغت و عرف بود مورد بررسی قرار گرفت و معلوم شد این ادعا ناتمام است.

بررسی دلیل دوم

دلیل دوم ایشان، استناد به دو آیه از آیات قرآن است که یکی در مقام تفسیر دیگری است؛ آیه ۵۶ سوره الرحمن که فرمود: «فِيهِنَّ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ لَمْ يَطْمِئِنَّ أَنْسُ قَبْلَهُمْ وَلَا جَانٌّ». ظاهر این آیه این است که یکی از ویژگی‌های حورالعین این است که مدخوله نیستند. ایشان این آیه را ناظر به آیات سوره واقعه دانسته‌اند که خداوند فرمود: «إِنَّا أَنْشَأْنَاهُنَّ إِنِشَاءً * فَجَعَلْنَاهُنَّ أَبْكَارًا»؛ آیه ۵۶ سوره الرحمن در مقام تفسیر ابکار در آیه سوره واقعه است. در اینکه آیه سوره الرحمن ظهور در این دارد که از خصوصیات حورالعین آن است که مدخوله نیستند، بحثی نیست. «لَمْ يَطْمِئِنَّ أَنْسُ قَبْلَهُمْ وَلَا جَانٌّ» یعنی نه انس و نه جنی تاکنون آنها را لمس نکرده؛ مس و لمس نکردن در واقع کنایه از این است که هیچ کسی با آنها همبستر نشده و از آنها استمتاعی نداشته است. حالا باید ببینیم آیا این آیه تفسیر «ابکارا» در سوره واقعه هم محسوب می‌شود یا نه؛ به نظر می‌رسد می‌تواند چنین نظارت و تفسیری داشته باشد، هرچند تساوی مفهومی از آن استفاده نکنیم؛ به عبارت دیگر هر یک از این دو آیه، در مقام بیان یک ویژگی و یک خصوصیتی است. اینکه فرمود «فَجَعَلْنَاهُنَّ أَبْكَارًا» ما اینها را باکره خلق کردیم و باکره آفریدیم، معنای ابکار که جمع بکر است، در لغت و عرف معلوم است و ما باید آن را حمل بر همان معنای لغوی و عرفی کنیم. از نظر لغت و عرف هم روشن است که ابکار یعنی باکره‌ها یا بکرها، یعنی همان‌هایی که از نظر عرف و از نظر لغت باکره دانسته می‌شوند؛ آنهایی که آن غشاء و پرده در آنها زائل نشده است.

در آیه سوره واقعه هم به یک ویژگی دیگری از حورالعین اشاره می‌کند؛ خداوند می‌فرماید ما اینها را با این خصوصیت آفریدیم اما در سوره الرحمن می‌گوید هیچ کسی اینها را از این حالت خارج نکرده است؛ یعنی در آیه سوره واقعه به جهت خلقت آنها اشاره می‌کند که خداوند می‌فرماید ما اینها را اینگونه خلق کردیم؛ اما در سوره الرحمن می‌فرماید همان‌گونه که ما آنها را خلق کردیم و با همان خصوصیت، باقی ماندند و کسی با آنها مباشرت نداشته است. یکی به جهت ابتدا نظر دارد و دیگری به جهت استمرار؛ نه اینکه دومی تفسیر اولی باشد. لذا این دو آیه و انضمام آنها نمی‌تواند اثبات کند که معنای ثبیه یعنی آن کسی که

مدخوله است.

بررسی دلیل سوم

دلیل سوم که در کلمات استاد بزرگوار ما آقای زنجانی به این صورت معرفی شده که مرحوم آقای خویی به روایت علی بن جعفر تمسک کرده که این روایت نشان می‌دهد مراد از ثیب زنی است که مدخوله باشد، چه به زنا و چه به شبهه؛ و مراد از باکره زنی است که مدخوله نباشد، هر چند بکارت او با حوادث دیگر از بین رفته باشد. ایشان این را نسبت داده‌اند به مرحوم آقای خویی، که آقای خویی به استناد این روایت می‌خواهد بگوید ثیب زنی است که مدخوله باشد و باکره زنی است که مدخوله نیست. اما وقتی به کلمات خود مرحوم آقای خویی رجوع می‌کنیم، اساساً ایشان روایت علی بن جعفر را به این عنوان نیاورده؛ ایشان روایت علی بن جعفر را برای اثبات اینکه معنای ثیب مدخوله است نیاورده، بلکه این روایت را برای اثبات سقوط ولایت پدر یا به تعبیر دیگر استقلال زن در صورت مدخوله بودن آورده است. عبارت مرحوم آقای خویی را دقت کنید: «بعد ما عرفنا أن المراد بالبكر هي من لم يدخل بها، يقع الكلام في أنه هل لا يعتبر إذن الأب في نكاح مطلق الثيب، أو أنه يختص بالتي دخل بها دخولاً شرعياً صحيحاً، مقتضى إطلاق صحيحة علي بن جعفر المتقدمه هو الأول»^۱. مرحوم آقای خویی بعد از اینکه به لغت و عرف و آن دو آیه استناد کرد و فرمود منظور از بکر کسی است که به او دخول صورت نگرفته و ثیب کسی است که مدخوله باشد، می‌گوید بحث در این است که آیا اذن أب در نکاح در مطلق ثیب معتبر نیست یا آن ثیبی که از طریق نکاح شرعی و صحیح به او دخول صورت گرفته است؟ پس استناد ایشان به صحیحه نه برای اثبات معنای ثیب است بلکه برای این است که بگوید صحیحه اقتضای استقلال دارد یا عدم استقلال؛ اقتضای این را دارد که اذن پدر در مورد مطلق الثیب دخالت دارد یا آن ثیبی که دخل بها دخولاً شرعياً مطلق الدخول یا دخول بسبب النكاح که شامل زنا و وطی به شبهه نمی‌شود؛ ایشان به این صحیحه برای این منظور استناد می‌کند، نه اینکه بخواهد بگوید با این صحیحه معلوم می‌شود که ثیب عبارت است از زنی که مدخول بها باشد.

و کیف کان، ما با این جهت کار نداریم که به چه دلیلی این ذکر شده و آیا می‌توانیم این را به عنوان دلیل سوم بر آن مدعا قرار بدهیم یا نه، عمده این است که این صحیحه آیا دلالت بر این می‌کند که ثیب یعنی زنی که مدخول بها واقع شده است؟ ما صحیحه علی بن جعفر را قبلاً خواندیم؛ «عَلِيُّ بْنُ جَعْفَرٍ فِي كِتَابِهِ عَنْ أُخِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ (ع) قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ هَلْ يَصْلَحُ لَهُ أَنْ يُزَوِّجَ ابْنَتَهُ بِغَيْرِ إِذْنِهَا قَالَ نَعَمْ لَيْسَ يَكُونُ لِلْوَالِدِ أَمْرٌ إِلَّا أَنْ تَكُونَ أُمْرَأَةً قَدْ دَخَلَ بِهَا قَبْلَ ذَلِكَ فَتِلْكَ لَا يَجُوزُ نِكَاحُهَا إِلَّا أَنْ تُسْتَأْمَرَ»^۲. علی بن جعفر از قول برادرش امام کاظم (ع) می‌گوید: من سؤال کردم درباره مردی که آیا می‌تواند دخترش را بدون اذن او به تزویج مردی در بیاورد؟ حضرت فرمود: بله، فرزند در مقابل پدر اختیار ندارد در امر نکاح، مگر اینکه یک دختری باشد که مدخوله باشد قبل از این تزویج توسط پدر؛ اگر مدخوله باشد، نکاح و تزویج او جایز نیست، مگر اینکه از او استیذان شود و طلب امر شود و اجازه گرفته شود.

این روایت صرف نظر از اینکه سقوط ولایت پدر را ثابت می‌کند یا نه، یا به تعبیر دیگر استقلال زن را می‌توانیم از آن بدست بیاوریم یا نه، دلالت بر این ندارد که ثیب به معنای مدخوله است؛ چون اینجا سؤال از حکم است. می‌گوید آیا پدر می‌تواند

۱. المبانی فی شرح العروة، کتاب النکاح، ج ۳۳، ص ۲۲۱.

۲. مسائل علی بن جعفر، ص ۱۱۲؛ وسائل، ج ۲۰، ص ۲۸۶.

دخترش را بدون اجازه به تزویج دیگری در بیاورد؟ امام(ع) می‌فرماید بله، مگر اینکه مدخوله باشد. شرط مدخوله بودن برای عدم اعتبار اذن پدر در امر نکاح، اثبات نمی‌کند که ثیب به معنای کسی است که مدخوله باشد. در جلسه گذشته ملاحظه فرمودید که ما دو روایت خواندیم؛ از آن دو روایت به وضوح استفاده می‌شد که معنای ثیب همان معنای عرفی است. اصلاً ائمه(ع) در صدد بیان معنای ثیب نبوده‌اند. اینکه من اینجا تأکید می‌کنم که اینها نباید با هم خلط شود، بدین جهت است که اگر ما ثیب را به این معنا دانستیم، آن وقت هر جایی که عنوان ثیب در روایات و ادله بیاید، باید این قید را در اجزاء مفهومی آن در نظر بگیریم. در حالی که اینجا ادعای ما این است که ثیب به معنای کسی است که بکارت او زائل شده است. آیا هر کسی که مثلاً بکارت او زائل شده، در امر نکاح مستقل است یا یک قیود دیگری دارد؟ این را باید بررسی کنیم؛ چون اینجا روایات مختلف است. در اکثر روایاتی که در این مقام وارد شده، عنوان بکر و ثیب وجود ندارد و در آنهایی هم که ذکر شده، ما نمی‌بینیم که مثلاً ائمه(ع) در مقام بیان معنای این دو واژه باشند، در صدد شرح و تفسیر آن برآمده باشند؛ هیچ کجا این چنین نیست؛ همه جا سؤال از حکم است که برای سقوط ولایت پدر چه چیزی معتبر است؟ در چه صورت اینها در امر نکاح استقلال دارند؟ این چه ربطی به معنای ثیب و بکر دارد؟ لذا بررسی مفهومی از این طریق نمی‌شود.

نظر برگزیده

نتیجه این شد که هیچ کدام از این سه دلیل بر این مطلب که ثیب به معنای مدخوله باشد، دلالت ندارد؛ هر چند مرحوم آقای خویی به روایت علی بن جعفر هم برای این منظور استناد نکرده است. او برای مقصد دیگری این روایت را ذکر کرد. نتیجه این است که ثیب به معنای کسی است که بکارت او از بین رفته و این مطلق است، اعم از اینکه به نکاح شرعی باشد یا به غیر نکاح باشد، به زنا باشد یا به شبهه باشد، به حوادث خاصی مثل پریدن و ورزش و امثال اینها باشد.

شواهد نظر برگزیده

برای اینکه گمان نکنید که این مطلب را کسی به آن قائل نیست، به دو نمونه اشاره می‌کنم.

۱. شهید ثانی

اگر به خاطر داشته باشید از شهید ثانی در مسالک یک عبارتی خواندم؛ عبارت شهید را دقت کنید: «و اعلم: أن الثيبوبة تتحقق بزوال البكارة بوطء و غيره»، مطلق زوال بکارت را در معنای ثیبوت ذکر کرده؛ حالا بوطء و غيره، وطی هم اعم از شرعی و غیر شرعی، غیر وطی هم معلوم است، به اسباب دیگر این اتفاق بیفتد؛ «و انتفاء الولاية عنها مشروط بكونها بالوطء»، انتفاء ولایت از زن یا استقلال او در امر نکاح، مشروط به این است که این زوال بکارت به وطی صورت گرفته باشد. این عبارت را خواندم برای اینکه ببینید بین این دو حیث ایشان تفکیک کرده؛ یکی معنای ثیبوت است که به چه چیزی تحقق پیدا می‌کند. ما یک ملاک برای تحقق ثیبوت داریم و یک ملاک برای انتفاء الولاية؛ در بسیاری از کلمات این دو تفکیک نشده است. بعد ایشان در ادامه می‌فرماید: «كما نبه عليه في الرواية»، منظورشان هم از روایت، روایت سعد بن اسماعیل است که در آن آمده «فلو ذهبت بغيره» یعنی ذهبت بغير الوطء، اگر آن پرده به غیر وطی زائل شود، «فهی بمنزلة البکر»؛ اصطلاحاً به او باکره نمی‌گویند ولی حکم باکره را دارد و به منزله بکر است.

این تفکیک در برخی عبارات دیگر هم آمده است؛ مثلاً مرحوم نراقی در مستند می‌گوید: «لو ذهبت بکارتها بغير الوطاء فحکمها حکم البکر» نمی‌گوید او باکره است، می‌گوید به منزله بکر است، حکم باکره را دارد؛ «و کذا من ذهب بکارتها بالزنا» اگر کسی از راه زنا بکارتش زائل شود، کذا؛ یعنی حکمها حکم البکر و به منزله باکره است. «و لو تزوجت و مات زوجها أو طلقها قبل الوطاء لم تسقط الولاية»، اگر زنی ازدواج کند و شوهرش بمیرد یا قبل از آنکه وطی کند از شوهرش جدا شود، اینجا ولایت ساقط نمی‌شود؛ «للإجماع و صدق الباکرة علیها»^۱ یعنی کسی که ازدواج کرده یا شوهرش مرده یا قبل از وطی طلاق گرفته و دخول به او صورت نگرفته، او باز هم باکره است.

مرحوم نراقی معنای باکره را از نظر لغوی و مفهومی همان کسی می‌داند که بکارت او زائل نشده است. طبیعتاً ثیب کسی است که این پرده در او زائل شده است. اما در مورد انتفاء ولایت و سقوط ولایت، این بحث دیگری است؛ می‌گوید این آدم باکره است و درست است ازدواج کره و رفته خانه شوهر و برگشته، ولی چون باکره است و به او باکره می‌گویند، کماکان ولایت وجود دارد و مستقل نیست و باید از پدرش اجازه بگیرد؛ ما در این مورد بحث داریم؛ ما فعلاً در جهت اول کار داریم.

اینجا استفاده‌هایی که بعضاً از این عبارات شده^۲ یا نسبت‌هایی که به برخی از فقها داده شده، مبتلا به همین مشکل است که اینجا بعضاً در مقام بررسی شروط استقلال و عدم استقلال دختر هستند، اما بعضی اینها را در دایره بررسی مفهومی ثیب و بکر آورده‌اند. این همان نکته‌ای بود که ما چندین بار تذکر دادیم. حتی به صاحب عروه هم که نسبت داده شده که صاحب عروه هم باکره را به معنای کسی می‌داند که ازدواج نکرده یا ثیب را به معنای کسی می‌داند که ازدواج کرده و جدا شده، این هم قابل تأمل است؛ چون مرحوم سید در مقام بیان این مطلب است که در چه صورتی ولایت پدر ساقط می‌شود و در چه صورتی ولایت ساقط نمی‌شود. عبارت مرحوم سید این است: «أن المدار علی التزویج فقط، فإذا تزوجت و مات عنها زوجها، أو طلقها قبل الدخول، لا يلحقها حکم البکر»، اگر زن ازدواج کند و شوهرش بمیرد قبل از دخول، یا ازدواج کند و قبل از دخول جدا شود، حکم بکر شامل او نمی‌شود؛ یعنی با اینکه باکره است، با اینکه پرده زائل نشده، اما حکم باکره را ندارد. فکر نکنید چون باکره است، پس دیگر استقلال ندارد؛ نه! همین که ازدواج کرد و جدا شد، دیگر ولایت پدر از بین می‌رود.

نتیجه

بنابراین در مجموع آنچه که در معنای ثیب می‌توانیم بگوییم به استناد لغت و عرف و ملاحظه برخی روایات یا همه روایات، که اساساً بر طبق آنها ائمه (ع) در مقام بیان معنای ثیب و بکر نبوده‌اند، (هر چند ما از بعضی روایات می‌توانیم این را بدست بیاوریم که ائمه (ع) هم به معنای عرفی و لغوی توجه داشته‌اند، نه اینکه بخواهند یک معنای دیگری را ارائه بدهند) این است که بکر و باکره به کسی می‌گویند که پرده بکارت در او زائل نشده است. ثیب هم به معنای کسی است که پرده بکارت در او زائل شده است. این مقتضای تحقیق در معنا و مفهوم باکره و ثیب یا ثیبه است.

اما می‌آییم سراغ سقوط ولایت پدر یا عدم سقوط؛ به عبارت دیگر ولایت پدر نسبت به ثیب مطلقاً از بین می‌رود یا ولایت پدر

۱. مستند الشیعة، ج ۱۶، ص ۱۲۳.

۲. انوار الفقاهه، کتاب النکاح، ج ۱، ص ۳۶۸.

نسبت به ثیب با بعضی از شروط از بین می‌رود؟ پس دقیقاً موضوع بحث را دقت بفرمایید؛ اینکه امام(ره) در تحریر فرموده‌اند: «لیس للأب و الجد للأب و لایة علی البالغ الرشید، و لا علی البالغة الرشيدة إذا كانت ثیبة و أما إذا كانت بکرا ففیه أقوال»؛ امام فرموده که بالغه رشیده اگر ثیب باشد، دیگر پدر نسبت به او ولایت ندارد. ما بحث کردیم درباره معنای ثیب؛ اینکه می‌گویند ثیب استقلال دارد در امر نکاح، منظور چه کسی است؟ امام اینجا مطلق ثیب را فرموده و بحث نکرده که منظور از ثیب کیست. ما بررسی کردیم و معلوم شد ثیب به کسی می‌گویند که پرده بکارت در او زائل شده است. حالا آیا امام همین را می‌خواهد بگوید یا نه؟ دلیل بر این چیست؟ ما که می‌گوییم ثیب به معنای من زالت بکارتها، آیا مطلق من زالت بکارتها دارای استقلال می‌شود در امر نکاح، یا اینکه من زالت بکارتها بالدخول یا من زالت بکارتها بالتزویج؟ این بحث دارد؛ ما باید ادله را بررسی کنیم؛ مخصوصاً اینجا روایات را مورد بررسی قرار بدهیم. اینجا چند دسته روایت وجود دارد؛ ما باید این روایات را کامل مورد بررسی قرار بدهیم و بعد ببینیم مقتضای روایات و ادله چیست.

«والحمد لله رب العالمین»